



انقلاب نسبت و اعتبارسنجی آن در رفع تعارض ادله*

سیده سعیده لطیفی

دانش آموخته دکتری الهیات دانشگاه یاسوج

Email: ss.latifi@yahoo.com

دکتر ابوالفضل علیشاهی قلعه جوقی^۱

دانشیار گروه الهیات دانشگاه یاسوج

Email: alishahi@yu.ac.ir

دکتر فاطمه قدرتی

استادیار گروه الهیات دانشگاه یاسوج

Email: f.ghodrati@yu.ac.ir

دکتر عبدالله بهمن پوری

استادیار گروه الهیات دانشگاه یاسوج

Email: bahmanpouri10@gmail.com

چکیده

یکی از مباحث مهم باب تعارض در علم اصول انقلاب نسبت است و آن زمانی است که در میان بیش از دو دلیل، تعارض مستقر پدید آید. پس از تخصیص یا تقييد دو دليل، نسبت یکی از آن دو با دلیل سوم ملاحظه می شود که به وسیله آن دلیل سوم، نسبت آن ها از تعارض مستقر به تعارض غیر مستقر، تبدیل می گردد. در این پژوهش سعی شده از رهگذر تحلیل حجیت انقلاب نسبت، آن دسته از تعارض ادله که تعارض بین بیش از دو دلیل است و منجر به اجرای انقلاب نسبت می گردد، مورد بررسی واقع شود. به علاوه با توجه به صور مختلف انقلاب نسبت (مطابق آرای فقهای متأخر و معاصر)، ادله مخالفان و موافقان انقلاب نسبت و هم چنین نمونه هایی از موارد اجرای انقلاب نسبت در احادیث، تحلیل و در نهایت، نشان داده می شود که انقلاب نسبت در مواردی حجیت دارد و در مواردی فاقد حجیت است.

کلیدواژه ها: انقلاب نسبت، حجیت، تعارض ادله.

*. تاریخ وصول: ۱۳۹۵/۰۹/۱۹؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۶/۰۸/۱۶. این مقاله برگرفته از رساله نویسنده اول با عنوان «انقلاب نسبت و حجیت آن در رفع تعارض ادله» است
۱. نویسنده مسئول

The Change of Relation and its Validity to Resolve the Contradiction of Proofs

Sayyedah Saeideh Lotfi, Ph.D. Graduate of theology Yasuj University

Abalfazl Ali Shahi Ghale Jughi, Ph.D. (Corresponding Author), Associate Professor, Department of Theology, Yasuj University

Fatemeh Ghodrati, Ph.D., Assistant Professor, Department of Theology, Yasuj University

Abd Allah Bahman Pouri, Ph.D., Assistant Professor, Yasuj University

Abstract

One of the significant topics of contradiction of proofs in the science of Usul Al-Fiqh is the change of relation i.e. where established contradiction occurs among more than two proofs. After two proofs are restricted (takhsis) or qualified (taqhyid), the relation of one of them to the third proof is observed and by the third proof, their relation is converted from stable contradiction into unstable contradiction. Through analyzing the authority of change of relation, the authors have attempted to study those contradictions of proofs which consist of contradiction among more than two proofs and lead to the application of change of relation. In addition, given the different instances of change of relation (according to the opinions of later and earlier jurists), the arguments of opponents and advocators of change of relation as well as instances of application of change of relation in hadiths are analyzed and finally, it is indicated that change of relation is of authority in a number of cases while it lacks authority in others.

Keywords: change of relation, authority, contradiction of proofs.

مقدمه

از جمله مسائلی که فقیه در جهت استنباط احکام الهی با آن مواجه است، تعارض‌هایی است که گاه بین ظاهر ادله لفظی (روایات) مختلف وجود دارد. شیخ طوسی گسترده‌ترین کتاب حل تعارض روایت‌ها را با عنوان «الاستبصار فیما اختلف من الاخبار» تألیف کرده است (برای اطلاع بیشتر ر.ک: آقا بزرگ طهرانی، ۲۰۴/۴). در روند استنباط مجتهد با شیوه‌های گوناگونی - که برگرفته از اصول فقه است - از جمله تراجیح یا تساقط و تخییر، در صدد رفع این تعارض‌ها برمی‌آید. برخی فقها برای حل گونه‌ای از تعارض ادله لفظی، به شیوه‌ای تمسک کرده‌اند که از آن به عنوان «انقلاب نسبت» یاد می‌شود. اولین کسی که این نظریه را بیان کرده، احمد نراقی (م ۱۲۰۸) در عانده ۱۲ از کتاب عوائد الایام است، اگرچه نامی از «انقلاب نسبت» در آن به میان نیاورده است (نراقی، ۱۲۱). در این قسم از حل تعارض، ادله لیبی همچون اجماع و عقل راهی ندارند و از بحث انقلاب نسبت خارج هستند؛ زیرا وجود تعارض بین ادله لفظی (عموم و خصوص من وجه یا مطلق) و مخصّص لیبی (عقل یا اجماع) صحیح نیست (موسوی قزوینی، ۷۰۱).

تعارض ادله و اقسام آن به اعتبار منشاء تعارض

تعارض، مصدر باب تفاعل و برای مشارکت است که دو امر به صورت فاعلی ظهور یابند و هر یک دیگری را نفی و تکذیب کند. واژه تعارض از «عرض» مشتق است و به معنای ابراز کردن، اظهار و آشکار می‌آید (صفی پور، ۸۱۸/۴) و نیز به معنای پهنا در مقابل طول هم آمده است (محقق داماد، ۱۲۴). هر دو معنا در محل بحث متناسب است، زیرا هر یک از دو دلیل در مقابل هم ابراز وجود کرده و خود را در قبال دیگری به لحاظ حجیت هم عرض و اندازه می‌دانند (خانعباسی، ۷۱).

تعارض ادله، به معنای ناسازگاری مفهوم دو دلیل به گونه تناقض یا تضاد است (انصاری، ۷۵۰/۲) و به نظر برخی، تعارض از اوصاف دلیل است - که موارد جمع عرفی همچون ورود، حکومت، تخصیص، تخصص و تقیید را از شمول آن خارج می‌کند - و آن را ناسازگاری دلالت دو یا چند دلیل می‌داند (آخوند خراسانی، ۴۹۶). می‌توان گفت تعارض، عبارت از برخورد مدلول دو یا چند دلیل کامل عرفی در مرحله جعل و انشاء است، اعم از این که جمع عرفی بین ادله ممکن باشد یا نباشد (حسینی، ۵۶). مانند روایت عمار بن موسی از امام صادق علیه السلام که فرمود: انسان تا زمانی که حیات دارد، نسبت به مال خویش (از دیگران) سزاوارتر است، اگر همه مال خود را وصیت کند جایز است^۱ (ابن بابویه، ۱۸۶/۴)؛ و صحیححه

۱ - «الرَّجُلُ أَحَقُّ بِمَالِهِ مَادَامَ فِيهِ الرُّوحُ، إِذَا أَوْصَى بِهِ كَلِّهَ فَهُوَ جَائِزٌ».

علی بن یقین که می‌گوید: از امام موسی کاظم (ع) پرسیدم؛ انسان هنگام مرگ چقدر از مال خود حق دارد؟ فرمود: ثلث، و ثلث (هم) بسیار است^۱ (طوسی، ۲۴۳/۹)؛ یا روایت ابن سنان از حضرت صادق (ع) که فرمود: برای انسان هنگام مرگ تنها ثلث مال اوست و اگر وصیت نکرد ورثه حق استفاده از آن را ندارند^۲ (بروجردی، ۳۴۹/۲۴؛ حر عاملی، ۲۷۳/۱۹). طبق دلیل اول، مادامی که انسان روح در بدن دارد، حق وصیت تمام اموالش را دارد، و طبق دلیل دوم، هنگام مرگ - اگرچه که انسان روح دارد - اما فقط نسبت به یک سوم اموالش حق وصیت دارد.

در تعارض میان دو یا چند دلیل، اصولیون شیعه نخست سعی می‌شود تعارض موجود از طریق جمع عرفی، مرتفع گردد؛ اگر جمع عرفی مقدور نشد، هر یک از آن‌ها که راجح باشد، اخذ و دیگری کنار گذاشته می‌شود؛ در صورت عدم رجحان یکی بر دیگری (تعادل ادله)، قاعده تخییر یا تساقط - بنا به اختلافی که وجود دارد - جاری می‌شود (طوسی، ۳/۱؛ رشاد، ۲۹۸).

به عبارتی تعارض، مستقر و گاه غیر مستقر است. تعارض مستقر، تعارضی است که میان دو دلیل یک تنافی وجود دارد که جمع بین آن‌ها ممکن نیست و این تنافی به تنافی دلیل حجیت بازگشت داشته باشد (صدر، بحوث ۷/۲۱۹). تعارض غیر مستقر که همان تعارض بدوی است، به تنافی ای گفته می‌شود که در بدو نظر، میان مدلول دو یا چند دلیل به چشم می‌خورد و با کمی دقت و از طریق جمع عرفی رفع می‌گردد (سبحانی، ۲/۲۱۴؛ صدر، تعارض الادله، ۱/۴۵؛ ایروانی، ۴/۲۹۵). در صورتی که تعارض بدوی باشد، با مقدم کردن یکی از دو ظهور بر دیگری بین آن‌ها می‌توان جمع کرد (سانو، ۳۳۸)؛ مانند تعارض این دو دلیل: که خدای متعال در قرآن فرمود: «احلّ الله البيع و حرّم الربا» (بقره: ۲۷۵) و در حدیثی، امام رضا (علیه السلام) فرمود: رباخواری، حرام، پلید، از گناهان کبیره و از جمله چیزهایی است که خداوند بر آن وعده آتش داده است^۳ (منسوب به امام رضا - علیه السلام -، ۲۵۶)؛ و خبر دیگری که می‌گوید: بین پدر و فرزند ربا وجود ندارد و هر یک می‌تواند از دیگری مقدار بیشتری بگیرد^۴ (محقق حلی، ۲/۳۰۱)؛ که برخی دلیل اول را محکوم و دلیل دوم را حاکم می‌دانند و بین آن دو جمع عرفی انجام می‌گیرد و در نتیجه، حاکم بر محکوم مقدم می‌شود؛ یعنی گرفتن ربا در غیر مورد پدر و فرزند حرام است (صدر، دروس، ۱/۴۵۶).

از این رو اگر نسبت بین ادله متعارض، تساوی باشد، حکم آن همان حکم دو دلیل متعارض می‌گردد. اما اگر نسبتشان عموم و خصوص من وجه باشد مانند: اکرم العلماء، لاتکرم الشعراء، و یستحب اکرام

۱ - «قال: سألت ابالحسن عليه السلام؛ ما للرجال من ماله عند موتيه؟ قال: الثلث و الثلث كثير».

۲ - «للرجل عند موته ثلث ماله و إن لم يوص فليس على الورثة إفضاؤه».

۳ - «إن الربا حرام سخط من الكتاب و مما قد وعد الله عليه النار».

۴ - «لا ربا بين الوالد و ولديه و يجوز لكل منهما أخذ الفضل من صاحبه».

العدول، در این جا مجالی برای ملاحظه یکی با دیگری و ملاحظه آن با دلیل سوم وجود ندارد، زیرا نسبت این ادله با یکدیگر فرقی ندارد، در این مورد حتماً باید به مرجحات مراجعه کرد (تبریزی، ۶۱۸). اگر نسبت ادله متعارض، عموم و خصوص مطلق باشند، اگر محدودیتی برای تخصیص عام نباشد، آن را تخصیص زده، و اگر محذوری در میان باشد، مانند دو متباین حکم می‌گردد، زیرا هر دو خاص با عام متباین هستند؛ و اگر نسبت بین ادله متعارض، مختلف باشد اگر وجهی برای تقدیم یکی بر دیگری وجود داشت، چه به لحاظ دلالت (مانند نص و ظاهر یا ظاهر و اظهر) چه به لحاظ مرجح دیگر، همان مقدم می‌گردد، که همه این‌ها از باب جمع عرفی است (مظفر، ۲۰۶)؛ پس از این نسبت آن دلیل با دیگر معارض‌ها سنجیده شده که یا نسبت دگرگون شده (انقلاب نسبت می‌شود) و ترجیحی حاصل می‌گردد؛ زیرا در نظر نگرفتن ترتیب در رفع تعارض و علاج آن، مستلزم الغاء نص و کنار گذاشتن ظاهری که با آن منافات دارد، می‌شود که هر دو باطل است؛ و یا انقلاب نسبت رخ نداده و ترجیح در متعارضات به یک نسبت و مساوی خواهد بود.

«انقلاب نسبت» و رفع تعارض مستقر

گاهی که در میان دو دلیل، تعارض مستقر وجود دارد، بعد از تخصیص یا تقیید یکی از دو دلیل با ادله دیگر ملاحظه می‌شود که وسیله دلیل سوم، نسبت آن‌ها از تعارض مستقر به تعارض غیر مستقر، تبدیل می‌گردد؛ به این تبدیل در اصطلاح علم اصول فقه، انقلاب نسبت گفته می‌شود. حجّیت و پذیرش «انقلاب نسبت» بین ادله، به عنوان روشی برای رفع تعارض مستقر میان آن‌ها، مبتنی بر نوع پاسخی است که به یک پرسش اساسی داده می‌شود: در مقام جمع عرفی و تعیین نوع تعارض بین دو دلیل، زمانی که این دو دلیل با ادله دیگری نیز معارض هستند به چه شیوه‌ای عمل می‌شود؟ آیا باید آن دو دلیل را با ملاحظه نسبت هر یک از آنان با سایر ادله لفظی معارض، جمع کرد (انصاری، ۱/ ۷۹۴) یا جمع بین دو دلیل بدون ملاحظه سایر ادله لفظی معارض صورت می‌گیرد؟ در حالت دوم به این شکل عمل خواهد شد که ابتدا نسبت بین دو دلیل را به لحاظ حجّیت آنان ملاحظه و سپس آن را با دلیل سوم مقایسه شود که در این صورت به وسیله دلیل معارض سوم، نسبت دو دلیل اول دگرگون شده و تغییر می‌یابد (حکیم، ۹۶/۶). آن دسته از فقها که شیوه دوم را در جمع ادله برگزیده‌اند، در واقع قائل به حجّیت روش انقلاب نسبت هستند (خونی، ۳/ ۳۸۶). به بیان دیگر، انقلاب نسبت در جایی است که دو دلیل در حکمی از احکام شرعی تعارض نمایند، آن گاه دلیل مخصّص یا مقیدی بر یکی از آن‌ها مقدم گردد، در این صورت - بعد از تخصیص یا تقیید - نسبت موجود میان آن دو دلیل منقلب می‌گردد (خونی، ۳/ ۴۰۲).

صورت‌های گوناگون تعارض و موارد کاربرد «انقلاب نسبت»

حالات مختلفی برای تعارض بیش از دو دلیل، متصور است که در برخی موارد اگر فقها قائل به حجیت «انقلاب نسبت» شوند، می‌توان از این شیوه برای حل تعارض استفاده کرد، اما در برخی موارد اساساً چنین انقلابی بین ادله رخ نخواهد داد. برخی از فقیهان تعارض ادله را پنج صورت دانسته‌اند که با شناخت حکم این پنج صورت، حکم بقیه موارد روشن می‌گردد (نائینی، ۷۴۲/۴؛ برای اطلاع از دیدگاه‌های دیگر ر.ک: حایری یزدی، ۳۰۳/۲؛ صدر، بحوث ۲۹۴/۷؛ نائینی، اجود التقریرات، ۵۱۷/۲). لذا تقسیم بندی‌های متفاوتی وجود دارد که بطور کوتاه، به مواردی که انقلاب نسبت در ادله متعارض روی می‌دهد، پرداخته خواهد شد.

نوع اول: یک دلیل عام و دو دلیل خاص

۱- یک دلیل عام و دو دلیل خاص من وجه

وقتی یک دلیل عام باشد و دو دلیل خاص من وجه که حکم دو دلیل خاص با یکدیگر مختلف باشد، اما یکی از آن دو با حکم عام متفق باشد؛ مانند اینکه گفته شده باشد: اکرم العلماء؛ لا تکرّم النحویین و اکرم الصرّفیین. دو خاص در مورد «عالم نحوی صرفی» تعارض پیدا می‌کنند و عام به وسیله خاص مخالف با آن در غیر مورد تعارض تخصیص می‌خورد. در این مورد، بین عام (اکرم العلماء) و خاص مخالف آن (لا تکرّم النحویین) انقلاب نسبت به وجود می‌آید و نسبتشان از عموم و خصوص مطلق به عموم و خصوص من وجه تغییر می‌کند، زیرا عام - حتی در صورت تخصیص خوردن - حجت است و زمانی تعارض بین ادله بررسی می‌گردد که حجیت آن‌ها ثابت شده باشد. لذا عام تخصیص خورده حجت است مگر در موردی که با تخصیص خارج شده است، و نسبت این عام با خاص، عموم و خصوص من وجه است (امام خمینی، ۳۴/۲).

۲- یک دلیل عام و دو دلیل خاص مطلق

وقتی یک دلیل عام باشد و دو دلیل خاص که بین آن‌ها عموم و خصوص مطلق است، وارد شود، تخصیص عام به وسیله خاص اخص، بلا مانع است؛ زیرا در هر صورت عام در خاص اخص حجیت ندارد؛ و نسبت بین آن خاص اخص و خاص اعم هم چنان عموم و خصوص مطلق خواهد بود، لذا خاص اعم به وسیله این خاص اخص، نیز تخصیص می‌خورد و خاص اعم مختص موارد غیر مورد اخص می‌شود و نسبت بین خاص اعم و عام، عموم و خصوص مطلق می‌گردد (روحانی، ۳۹۶/۴)؛ مانند این که عامی آمده باشد که: اکرم کل جار، سپس دلیل دیگری بر اباحه اکرام همسایه فاسق آمده باشد و دلیل سومی بیاید که دال بر حرمت اکرام فاسقی که همسایه و ناصبی است، باشد.

۳- یک دلیل عام، یک دلیل خاص و یک دلیل اخصّ

اگر دلیل اخصّ، متصل به دلیل عام بود، نسبت بین «عام متصل به اخصّ» و «خاصّ دیگر» عموم و خصوص من وجه خواهد بود. مانند این مثال: «اکرم العلماء غیر الکوفیین من النحویین»، «و لا تکرّم النحویین». هم چنین بر فرض وجود خاصّ غیر متصل به عام، نسبت این عام و خاصّ غیر متصل با خاصّ دیگر نیز عموم و خصوص من وجه خواهد بود. مانند این مثال: «اکرم العلماء»؛ «اکرم العلماء غیر الکوفیین»، «لا تکرّم النحویین» (نائینی، فوائد الاصول، ۷۴۳-۷۴۵؛ خونی، ۵۱۸/۲).

۴- یک دلیل عام، یک دلیل خاصّ منفصل و یک دلیل عام متصل به اخصّ

این مورد را می‌توان این گونه بیان نمود که: «یجب اکرام العلماء»، «یجب اکرام العلماء الا العالم المرتکب الكبائر»، «یحرم اکرام العالم العاصی». نائینی دو وجه را برای این مورد ذکر می‌نماید و در وجه اول می‌فرماید که یقیناً عام اول با مخصّص متصل عام دوم تخصیص می‌خورد زیرا که تعارضی بین دو خاصّ به نسبت مقدار اخصّ آن دو وجود ندارد، لذا مفاد عام اول عین مفاد عام دوم متصل به اخصّ خواهد بود، و نسبت بین آن و خاصّ منفصل دیگر، عموم و خصوص من وجه می‌گردد. در وجه دوم می‌گویند: که خاصّ منفصل فی نفسه دارای یک معارض است و آن عام دوم متصل به اخصّ است، لذا شایستگی تخصیص خوردن با عام اول را ندارد (نائینی، فوائد الاصول، ۷۴۶/۴).

خونی بر این قول اشکال نموده و می‌فرماید: در وجه اول، دلیلی ندارد که عام با یکی از دو خاصّ تخصیص زده شود، و هم چنین دلیلی برای ملاحظه و بررسی نسبت بین عام و خاصّ دیگر نیز وجود ندارد. در مورد وجه دوم نیز اگر چه صحیح است، لکن تعارض بین عام اول (یجب اکرام العلماء) و مخصّص منفصل (یحرم اکرام العالم العاصی) نتیجه‌ای در بر ندارد؛ و باید پس از اینکه خاصّ منفصل معارضی (هم چون یجب اکرام العلماء الا العالم المرتکب الكبائر) پیدا کرد، ابتدا تعارض بین آن‌ها را علاج کرد سپس عام اول را ملاحظه نمود. در این صورت که تعارض باقی می‌ماند نمی‌توان به مرجحات مراجعه نمود چون در تعارض مستقر، مرجحی وجود ندارد. لذا یا باید قائل به تساقط شد، یا ترجیح یک دلیل یا تخییر. اگر قائل به تساقط شویم، می‌توان به عام رجوع کرد؛ و اگر عام متصل به اخصّ را برای ترجیح یا تخییر انتخاب کنیم، خاصّ منفصل کنار گذاشته می‌شود و عام اول نیز بدون معارض می‌ماند؛ و اگر خاصّ منفصل را برای ترجیح یا تخییر انتخاب کنیم، عام اول به وسیله آن تخصیص می‌خورد، چرا که نسبت بین آن دو عموم و خصوص مطلق است، و در هر صورت بین عام اول و مخصّص منفصل تعارضی باقی نمی‌ماند (خونی، ۳۹۵/۳).

البته برخی اصولیون، انقلاب نسبت را در مخصّص‌های منفصل صحیح نمی‌دانند، زیرا تخصیص عام

با خاص اول فقط مختص اراده جدی است و ربطی به اراده استعمالی ندارد و در این حالت ظهور اراده استعمالی برای عام باقی است؛ و سیره عملی فقها این مسئله را تأیید می‌نماید (مکارم شیرازی، ۳/ ۵۷۲-۵۷۴). به عبارتی چون دلیل عام حاکی از اراده استعمالی است و خاص منفصل، حاکی از اراده جدی شارع است، نمی‌توان در مواردی که خاص منفصل قرار دارند، آن خاص را کنار گذاشت یا تغییری در آن ایجاد نمود؛ لذا انقلاب نسبت که رابطه بین ادله را دگرگون می‌سازد در این موارد صحیح نیست. در چنین مواردی عام بر ظهور خود باقی می‌ماند.^۱

نوع دوم: دو دلیل عام من وجه و یک دلیل خاص

۱- دو عام من وجه و یک مختص بر ماده افتراق یکی از دو عام

وقتی تعارض بین دو عام من وجه باشد و مختصی بر یکی از آن دو (یعنی بر مورد افتراق یکی از آن‌ها) وارد شود. در اینجا خاص بر عام مقدم شده و انقلاب نسبت بین دو عام رخ می‌دهد و رابطه آن‌ها را به عموم مطلق تغییر می‌دهد. این یکی از موارد انقلاب نسبت است که در آن عامی که ماده افتراق از آن خارج شده، بر عام دیگر مقدم می‌شود و پس از خروج ماده افتراق از عام اول، این عام، نسبت به عام دوم عموم و خصوص مطلق می‌گردد (خوئی، ۳/ ۳۹۶).

مثل احادیثی که درباره خلل‌های سهوی نماز وارد شده است: امام صادق (ع) به زراره فرمود: فقط در ۵ مورد است که باید نماز اعاده شود، نداشتن طهارت، قبل از وقت نماز خواندن، خلاف قبله نماز خواندن، رکوع یا دو سجده را (با هم) انجام ندادن^۲ (ابن بابویه، ۱/ ۲۷۹۱). در حدیث دیگر امام صادق (ع) فرمود: هر کمی یا زیادی ای که (سهواً) در نماز انجام دادی دو سجده سهو به جا می‌آوری^۳ (طوسی، تهذیب الاحکام، ۱/ ۳۶۱؛ فیض کاشانی، ۲/ ۱۴۹). هم چنین امام صادق (ع) فرمودند: هرکس (جزئی) به نمازش اضافه کرد باید نمازش را اعاده کند^۴ (کلینی، ۶/ ۲۶۸). که حدیث لا تعاد- از آن جا که مختص به تقیصه

۱- به این شرح که بیشتر قداما معتقدند تخصیص عام مستلزم مجاز بودن است؛ یعنی «لا تکرّم زیدا العالم» قرینه است بر این که از «اکرم کل عالم» تمام علما اراده نشده است و بر خلاف معنای حقیقی آن، در مورد عالمانی غیر زید به کار رفته است. اما محققان متأخر - هم چون مرحوم آخوند- معتقدند تخصیص عام، مستلزم مجاز بودن در عام نیست و می‌گویند: دو نوع اراده وجود دارد: اراده استعمالی و اراده جدی. معنای اراده استعمالی این است که متکلم افاده معنایی را از استعمال لفظ خاص اراده کرده است؛ یعنی تنها قصد کرده معنایی را در ذهن مخاطب حاضر نماید؛ اما معنای اراده جدی این است که قصد جدی متکلم و اراده باطنی او به آن معنایی تعلق گرفته که به ذهن شنونده خطور کرده و قصد شوخی ندارد و هدفش فهماندن آن معنا به او است (آخوند خراسانی، ۱/ ۵۱۷). در تمامی قوانین، یک اراده استعمالی در مورد جعل و وضع قانون کلی وجود دارد؛ و بعد که مسئله استثنا و تبصره زدن به قانون پیش می‌آید، معنایش این نیست که الفاظ آن قانون در معنای خود استعمال نشده است تا مجاز لازم آید، بلکه این تبصره‌ها و استثناها از این حکایت می‌کند که مراد جدی، تابع مراد استعمالی نبوده است، بلکه مراد استعمالی به کلیت قانون تعلق گرفته، اما مراد جدی به قانون، به استثنای موارد تخصیص و تبصره، تعلق گرفته است.

۲- «لَا تُعَادُ الصَّلَاةُ إِلَّا مِنْ خَمْسَةِ الظُّهُورِ وَ الْوَقْتِ وَ الْقِبْلَةِ وَ الرُّكُوعِ وَ السُّجُودِ».

۳- «تَسْجُدُ سَجْدَتَيْ السُّهُوِ فِي كُلِّ زِيَادَةٍ تَدْخُلُ عَلَيْكَ أَوْ نُقْصَانٍ» و یا «تَسْجُدُ سَجْدَتَيْ السُّهُوِ لِكُلِّ زِيَادَةٍ وَ نُقْصَانٍ تَدْخُلُ عَلَيْكَ».

۴- «مَنْ زَادَ فِي صَلَاتِهِ، فَعَلَيْهِ الْعَادَةُ».

سهوی است - اخصّ از حدیث سجده سهو است، پس به وسیله آن تخصیص می خورد و مفاد آن چنین می شود که سجده سهو برای موارد پنج گانه اعاده نماز است. این مفهوم نیز از حدیث «لزوم اعاده در مورد زیاد کردن چیزی به نماز» اخصّ است و با آن تخصیص می خورد، و نتیجه بدین شکل می گردد که: نباید به کم کردن یا زیاد کردن سهوی اجزاء و شرایط نماز (به جز آن پنج مورد) اهمیت داد. لذا نسبت بین دو حدیث «لزوم سجده سهو» و «لزوم اعاده نماز» از عموم و خصوص من وجه به عموم و خصوص مطلق دگرگون می شود.

۲- دو عام من وجه و یک مخصّص بر مادّه افتراق هر دو عام

وقتی که تعارض بین دو عام من وجه باشد و خاصی بر مادّه افتراق هر یک از آن ها وارد شود. مانند این که دلیلی بر استحباب اکرام علما دلالت داشته باشد و دلیل دیگری بر کراهت اکرام فاسق، سپس دلیل سومی بر وجوب اکرام عالم عادل دلالت نماید و دلیل چهارمی بر حرمت اکرام فاسق جاهل دلالت کند. در این حالت بین دلیل استحباب و دلیل کراهت، در مادّه اجتماع - که همان عالم فاسق است - تعارض واقع می شود؛ و بعد از تخصیص خوردن دلیل استحباب به وسیله دلیل وجوب (از آن رو که اخصّ است)، مورد دلیل استحباب در عالم فاسق منحصر می شود. در مورد دلیل کراهت هم وضع به همین شکل است، که در آن نیز پس از تخصیص دلیل کراهت به وسیله دلیل حرمت، مورد دلیل کراهت در عالم فاسق منحصر می گردد؛ لذا نسبت بین آن ها پس از تخصیص آن دو، تباین می گردد، زیرا یک دلیل دلالت بر استحباب اکرام عالم فاسق دارد و دلیل دیگر دلالت بر کراهت آن. در این حالت چاره ای نیست جز اینکه به مرجحات رجوع شود یا حکم به تخییر نمود (نانینی، ۷۴۷/۴؛ امام خمینی، ۳۶/۲؛ خوئی، ۳۹۶/۳).

نوع سوم: دو دلیل عام متباین و یک دلیل خاصّ

۱- دو دلیل عام متباین و یک مخصّص برای یکی از دو عام

وقتی که خاصی بر یکی از دو عام وارد شده باشد و آن را تخصیص بزند و نسبت دو عام متباین را به عموم و خصوص مطلق تغییر دهد و انقلاب نسبت روی دهد؛ در چنین حالتی خاصّ بر عام مقدّم شده و تعارض از بین می رود (کرمی، ۲۹۲/۴؛ خوئی، ۴۰۱/۳)، مانند احادیثی که درباره ارث زن از اموال همسر آمده است: دسته اول از این احادیث به طور مطلق می گوید: زن از همه اموال شوهرش ارث می برد. از ابا بصیر نقل است که به حضرت صادق (ع) عرض کردم: مردی از دنیا رفته و همسرش وارث اوست؟ فرمود: همه مال برای اوست. عرض کردم: خانمی مرده و شوهرش زنده است. فرمود: همه مال برای اوست (طوسی، تهذیب الاحکام، ۲۹۵/۹). در حدیث دیگر، ابن یعفر از امام صادق (ع) نقل می کند که: از حضرت صادق (ع) پرسیدم: آیا مرد از خانه زن [همسر] و زمین آن، چیزی ارث می برد، یا

مانند زن است و از این گونه امور ارث نمی‌برد؟ فرمود: مرد از تمامی میراث زن و زن از همه میراث مرد، ارث می‌برد^۱ (حرعاملی، ۱۷/۵۲۲؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۹/۳۰۰؛ همو، الاستبصار، ۴/۱۵۴؛ ابن بابویه، ۴/۳۹۴).

دسته دوم از این احادیث دال بر عدم ارث زوجه از عقار است: امام صادق (ع) فرمودند: زن از عقار ارث نمی‌برد، زن از آجر ارث می‌برد و از زمین ارث نمی‌برد. گفتیم: چگونه از فرع ارث می‌برد و از اصل هیچ ارث نمی‌برد؟ فرمود: چون از آنان نسبی که به واسطه آن ارث ببرد، ندارد و تنها یک بیگانه است^۲ (حرعاملی، ۲۶/۲۰۸). بنابراین، از فرع ارث می‌برد و از اصل ارث نمی‌برد و به واسطه او بیگانه‌ای بر اهل مواریث وارد نمی‌شود. هم چنین امام باقر (ع) فرمودند: زنان از زمین و عقار (همسرشان) ارثی نمی‌برند^۳ (کلینی، ۷/۱۲۷).

احادیث دسته سوم می‌گویند: زوجه در صورتی که از شوهر خود فرزندی داشته باشد از عقار ارث می‌برد: به عنوان نمونه احادیثی که حکمت ارث نبردن زن از عقار را بیان نموده و از روی فحوا می‌توان شرط فرزند داشتن را فهمید، مانند: زنان از زمین خانه‌ها چیزی به ارث نمی‌برند و لکن ساختمان و آجرها قیمت می‌شود و یک هشتم، یا یک چهارم آن، به او داده می‌شود؛ فرمود: تنها به این جهت حکم چنین است که آنان ازدواج نکنند و در نتیجه [با آوردن بیگانه در آن جا] میراث اهل مواریث را به تباهی بکشند^۴ (کلینی، ۷/۱۲۹؛ حرعاملی، ۱۷/۵۱۹)؛ یا این حدیث که فرزند داشتن را شرط می‌داند: در مورد زنان وقتی که فرزند داشته باشند، به آنان از رباع داده می‌شود^۵ (ابن بابویه، ۴/۳۴۹).

بین دسته اول و دوم تباین است و مخصّصی برای دسته دوم وارد شده، لیکن از آن رو که دسته اول و سوم تنافی‌ای با هم ندارند، وجهی برای تخصیص آن‌ها وجود ندارد. در این صورت احادیث عدم ارث زوجه از عقار با حدیث ارث بردن وی در صورت ام ولد بودنش، تخصیص خورده و نسبت بین عام اول و عام دوم بعد از اینکه تباین بود، عموم و خصوص مطلق شده و ارث بردن ام ولد از عقار، مقدم می‌شود.^۶

۱ - «سَأَلَتْهُ عَنِ الرَّجُلِ هَلْ يَرِثُ مِنْ دَارِ امْرَأَتِهِ وَأَرْضِهَا مِنَ التَّرْبَةِ شَيْئاً أَوْ يَكُونُ ذَلِكَ بِمَنْزِلَةِ الْمَرْأَةِ فَلَا يَرِثُ مِنْ ذَلِكَ شَيْئاً؟ فَقَالَ: يَرِثُهَا وَتَرْتُهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ تَرَكَ أَوْ تَرَكَتَهُ».

۲ - «لَا تَرِثُ الزَّوْجَةَ مِنَ الْعَقَارِ تَرِثُ الْمَرْأَةُ الطُّوبَ وَ لَا تَرِثُ مِنَ الرَّبَاعِ شَيْئاً قَالَ قُلْتُ: كَيْفَ تَرِثُ مِنَ الْفُرْعِ وَ لَا تَرِثُ مِنَ الرَّبَاعِ شَيْئاً؟ فَقَالَ: لَيْسَ لَهَا مِنْهُ نَسَبٌ تَرِثُ بِهِ وَ إِنَّمَا هِيَ دَخِيلٌ عَلَيْهِمْ فَتَرِثُ مِنَ الْفُرْعِ وَ لَا تَرِثُ مِنَ الْأَصْلِ وَ لَا يَدْخُلُ عَلَيْهِمْ دَاخِلٌ بِسَبَبِهَا».

۳ - «النِّسَاءُ لَا يَرِثْنَ مِنَ الْأَرْضِ وَ لَا مِنَ الْعَقَارِ شَيْئاً».

۴ - «لَا تَرِثُ النِّسَاءُ مِنَ عَقَارِ الدُّوْرِ شَيْئاً وَ لَكِنْ يَغُومُ الْبِنَاءُ وَ الطُّوبُ وَ تَغْطِي ثَمَنُهَا أَوْ رِبْعُهَا قَالَ: وَ إِنَّمَا ذَلِكَ لِئَلَّا يَتَزَوَّجْنَ النِّسَاءُ فَيُفْسِدْنَ عَلَى أَهْلِ الْمَوَارِيثِ مَوَارِيثَهُمْ».

۵ - «مَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ: فِي النِّسَاءِ إِذَا كَانَ لَهَا مِنْ الْأَرْضِ وَ لَهَا أَطْفَالٌ مِنَ الرَّبَاعِ».

۶ - البته برخی از فقیهان در اینجا گفته‌اند: در اختلاف ادله این مورد، مجالی برای انقلاب نسبت وجود ندارد و زن مطلقاً چه صاحب فرزند باشد و چه نباشد - از عقار به جا مانده از همسر خود ارث نمی‌برد به عبارت دیگر، ایشان کبرای مسئله انقلاب نسبت را قبول دارند اما قائل‌اند در این مقام جاری نمی‌شود. جریان انقلاب نسبت، در مخصّص متصل قابل قبول است، زیرا تمامی کلمات ائمه: به منزله کلام واحد و در

۲- دو دلیل عام و مخصّص بر هر دو بدون تنافی بین دو خاصّ

وقتی که تعارض بین دو دلیل متباین است و دو خاصّ هر دو را تخصیص بزند و تنافی ای بین خاصّها وجود نداشته باشد، در این مورد نیز انقلاب نسبت رخ می‌دهد و نسبت دو عام از تباین به عموم و خصوص من وجه تغییر کرده و دو عام در مادّه اجتماع متعارض می‌گردند که باید به ترجیح یا تخییر مراجعه نمود. مثل دلیلی که دالّ بر از بین رفتن نجاست، با یک بار شستن است و دلیل دیگری دلالت بر تعدد شستن می‌کند؛ دلیل سومی نیز وارد می‌شود که چند بار شستن، مخصّص طاهر کردن با آب قلیل است و مخصّص دلیل اول (که قائل به عدم تعدد شستن مطلقاً است) می‌گردد؛ دلیل چهارمی نیز آمده که دالّ بر عدم نیاز چند بار شستن در آب جاری می‌باشد، که این دلیل چهارم هم مخصّص دلیل دوم (که قائل به تعدد شستن مطلقاً است) می‌شود. در چنین صورتی بین دو دلیل اول به وسیله تباین، به این شکل تعارض صورت می‌گیرد:

دلیل اول: غیر از آب قلیل در سایر آب‌ها با یک بار شستن طهارت حاصل می‌شود.

دلیل دوم: غیر از آب جاری در سایر آب‌ها با چند بار شستن طهارت حاصل می‌شود.

بعد از تخصیص هر یک از آن‌ها، نسبتشان از تباین به عموم و خصوص من وجه تغییر می‌کند. پس از این دگرگونی‌ها دو عام در مادّه اجتماع (یعنی شستن با آب کر) با یک دیگر تعارض پیدا می‌کنند. بنابراین از دلیل اعتبار تعدّد شستن در غیر از آب جاری، اعتبار تعدد شستن در آب کر نتیجه گرفته می‌شود؛ و از دلیل عدم اعتبار تعدد شستن در غیر آب قلیل، عدم نیاز به تعدد شستن در طاهر کردن با کر نتیجه گرفته می‌شود. لذا آن دو دلیل متعارض خواهند بود که بین ترجیح و یا تخییر اختیار وجود دارد (خوئی، ۴۰۱/۳؛ امام خمینی، ۳۵/۲).

۳- دو دلیل عام متباین و دو خاصّ من وجه

وقتی تعارض بین دو دلیل متباین باشد و دو خاصّ بر هر یک از آن‌ها وارد شود و خاصّها، با هم رابطه عموم و خصوص من وجه، داشته باشند. مثلاً دلیلی دلالت بر وجوب اکرام علما داشته باشد و دلیل دیگر بر عدم وجوب اکرام آنان دلالت کند و دلیل سومی بر وجوب اکرام عالم عادل دلالت نماید و دلیل چهارمی نیز دالّ بر عدم وجوب اکرام عالم علم نحو باشد. در این مورد انقلاب نسبت با عدم آن فرقی ندارد؛ زیرا بنابر انقلاب نسبت، نسبت - بین دلیل وجوب اکرام علما و عدم دلیل وجوب اکرامشان، پس از خروج عالم نحوی از دلیل اول و خروج عالم عادل از دلیل دوم- عموم و خصوص من وجه خواهد بود. به

حکم مخصّص متصل است؛ اما اشکالی که در ما نحن فیه وجود دارد این است که مخصّص متصلی وجود ندارد تا انقلاب نسبت را در آن جاری بدانیم و اجماع نیز که دلیل منفصل است نه متصل (بحرالعلوم، ۱۰۰/۳ - ۱۰۱).

این صورت که ماده اجتماع دلیل اول و دوم عام، عالم فاسق غیر نحوی و ماده افتراق دلیل وجوب عالم عادل غیر نحوی و ماده افتراق دلیل حرمت عالم فاسق نحوی است؛ و ماده اجتماع دو دلیل مخصّص، عادل نحوی است. پس به وجوب اکرام عالم عادل غیر نحوی حکم می‌شود و به عدم وجوب اکرام عالم فاسق نحوی؛ و درباره اکرام عالم فاسق غیر نحوی به اصول عملیه، یا ترجیح و یا تخییر رجوع می‌شود. بنابر عدم صحت انقلاب نسبت، هر دو عام رأساً از اعتبار ساقط شده و به دو خاصّ عمل می‌شود؛ و از آن رو که بین آن دو عموم و خصوص من وجه است، در ماده افتراقشان با آن‌ها عمل می‌شود و در ماده اجتماعشان (که عالم عادل نحوی است) به اصول عملیه یا ترجیح و یا تخییر رجوع می‌گردد. لذا نتیجه همان نتیجه انقلاب نسبت خواهد شد و تعارض در هر حال رفع نمی‌شود (خونی، ۴۰۱/۳؛ برای مطالعه بیشتر ر.ک: عراقی، ۱۶۴/۴؛ امام خمینی، ۳۶/۲).

مبانی حجّیت یا عدم حجّیت روش «انقلاب نسبت» در رفع تعارض

ادله منکران مشروعیت «انقلاب نسبت»

علمای منکر انقلاب نسبت، دلایلی را برای این مدعای خود ذکر کرده‌اند:

۱- اراده استعمالی جهت ملاحظه ادله و مقایسه آن‌ها با یکدیگر ملاک است و نه اراده جدی؛ اراده، به اراده استعمالی و اراده جدی تقسیم می‌گردد. اراده استعمالی، اراده متکلم بر تفهیم معنای موضوع له یا مستعمل فيه لفظ است؛ به بیان دیگر، اراده آوردن الفاظ به قصد بیان معنای موضوع له آن‌ها که به مجرد شنیدن لفظ در ذهن مخاطب -عالم به وضع- نقش می‌بندد (امام خمینی، ۱۴۸/۲ و ۷۵). اراده جدی، عبارت است از اراده متکلم به بیان هدف اصلی و مراد جدی کلام خود برای مخاطب، که امکان دارد همان مدلول استعمالی کلام و یا غیر آن باشد. در واقع معنای اراده جدی این است که قصد جدی متکلم به آن معنایی تعلق گرفته که به ذهن شنونده خطور کرده و قصد شوخی ندارد (مشکینی، ۳۰). از آن رو که ملاک ملاحظه ادله، اراده استعمالی است، این ظهور به هنگام ملاحظه دلیلی با دلیل دیگر از مرحله استعمالی بودن تغییر نکرده و به حال خود باقی می‌ماند. مثلاً، ظهور عام در عمومیتش در مرحله اراده استعمالی تغییر و تبدیلی پیدا نمی‌کند حتی اگر مخصّص منفصلی بر آن وارد شده باشد. لذا عام بنابر ظهور تصدیقی آن همواره بر عام بودنش باقی است و بعد از تخصیص عام به وسیله خاصّ، لازم است که این عموم استعمالی نیز هنگام ملاحظه دلیل سوم، در نظر گرفته شود. بدین معنا که از تخصیص آن با خاصّ اول قطع نظر می‌شود، زیرا خاصّ منفصل موجب ضیق در اراده استعمالی عام نمی‌شود؛ در صورتی که در اراده جدی به خلاف این است. بنابراین اگر ملاک در ملاحظه ادله با یکدیگر اراده استعمالی باشد، انقلاب نسبت بین

ادله اصلاً محقق نمی‌گردد (طباطبایی قمی، ۸۳-۸۶).

دلیل این مسئله این است که مدار ملاحظه ادله نسبت به یکدیگر، فقط همان ظهوری است که دلیل بر آن دلالت دارد؛ و بدیهی است که ظهور تصویری کلام و مانند آن از شئون دلالت استعمالی لفظ هستند و ارتباطی با اراده متکلم و عدم اراده وی ندارد^۱ (مظفر، ۱۳۴/۲). عقلاً نیز تنها به این خاطر به مقدم بودن خاص بر عام حکم می‌کنند که اخص بودن خاص موجب این می‌شود که ظهور تصویری و وضعی دلیل خاص، قوی‌تر از ظهور تصویری و وضعی دلیل عام باشد (جزایری، ۲۹۳/۸). دلیل خاص نیز قرینه‌ای بر عام شده و این قرینه بودن از شئون ظهور لفظ و نیروی ظهور آن است، نه از شئون اراده جدی متکلم (صدر، بحث، ۲۷۰/۴). بنابراین مدار ملاحظه ادله را نمی‌توان کشف فعلی^۲ و اراده جدی دانست؛ زیرا تعارض بین دو کشف فعلی بی‌معناست چون چیزی با لفظ در کشف فعلی آن تعارض پیدا نمی‌کند، بلکه مدار کشف نوعی است (آشیانی، ۶۰/۲). کشف نوعی متوقف بر ظن شخصی نیست، بلکه ظن نوعی برای کشف نوعی کفایت می‌کند، اگرچه که ظن شخصی بر خلاف ظن نوعی باشد (آملی، ۳۲۵/۴). همچنین نسبت ادله فقط با ملاحظه ظهورها (ظهور عام یا عام‌ها) بررسی می‌گردد و اگر عام به وسیله یک مخصص منفصل تخصیص بخورد، اگرچه که این تخصیص قطعی است لیکن ظهور عام را از بین نمی‌برد اگرچه که حجیت آن را ساقط می‌کند (آخوند خراسانی، ۵۱۵/۱). اما باید دقت داشت که ظهور عام در این شرایط تصویری است که حتی با وجود مخصص منفصل از بین نمی‌رود؛ هم چنین هنگام تخصیص عام ظهور تصدیقی در اراده استعمالی، نیز ظهور خود را از دست نمی‌دهد، زیرا حتی با وجود مخصص‌های منفصل، تصرفی در آن رخ نمی‌دهد. بنابراین ظهورات تصویری و تصدیقی ادله به هنگام ملاحظه دلیلی با دلیل دیگر از مرحله استعمالی بودن تغییر نکرده و به حال خود باقی می‌ماند (اراکی، ۴۷۲/۲).

۲- عام بعد از تخصیص نیز بر عموم خود باقی است؛ با وجود مخصص منفصل، عام عنوان ضد خاص نمی‌گیرد. اگر عام بعد از تخصیص بر عمومش باقی نباشد، در بقیه موارد تخصیص نخورده هم دیگر حجیت نخواهد داشت، زیرا مواردی که تخصیص نخورده‌اند کماکان مشمول عمومیت عام هستند. البته ممکن است با وجود قرینه‌ای فهمید که برخی موارد مشمول عام نیستند؛ زیرا قرینه معینی برای موارد عام وجود ندارد و اصل عدم وجود یک مخصص دیگر، موجب ظهور لفظ در بقیه موارد عام نمی‌شود؛ اگرچه

۱. سخن یک ظهور تصویری و دلالت استعمالی دارد و یک ظهور تصدیقی و دلالت جدی که همان مراد واقعی گوینده است و ظهور تصویری کلام ارتباطی با اراده متکلم ندارد.

۲. معنای کشف فعلی همان تطابق اراده استعمالی و اراده جدی است. بدین معنا که اراده استعمالی کاشف نوعی از اراده جدی است و این کشف نوعی - حتی در فرض عدم تطابق آن با کشف فعلی - از کاشفیت خود جدا نمی‌گردد (سبحانی، ۱۹۷/۱). زیرا عدم تطابق دو اراده به خاطر وجود حجیت خاص، موجب از بین رفتن حجیت این کشف نوعی - که ملاک سیره عرف و مستند آنان در خطاباتشان است - نمی‌شود (امامی خوانساری، ۲۰۴/۳).

که نشان می‌دهد که منظور همه عام بوده است ولی به مرتبه ظهور لفظ در تمام عام نمی‌رسد (ذهنی، ۶/ ۱۰۹۴). شیخ انصاری، اثبات ظهور عام را در بقیه موارد عام به سبب اصالت عدم تخصیص می‌داند (انصاری، ۷۹۴/۲)؛ لیکن شیخ از جریان اصالت عدم تخصیص منع نموده زیرا در این مورد قطع به تخصیص وجود دارد (آملی، ۳۱۷/۲).

۳- انقلاب نسبت ممکن است موجب مقدم شدن یکی از دو دلیل بر دیگری، بدون وجود هیچ ترجیحی گردد. بدیهی است که در مواجهه با ادله باید نظر شارع را از مجموع اوامر و سخنانش کسب کرد. لذا وجهی برای مقدم کردن یک دلیل، قبل از ملاحظه دلیل دیگر وجود ندارد. مثل زمانی که یک عام و دو خاص وجود داشته باشد و نسبت بین هر دو خاص با عام مساوی باشد و وجهی برای مقدم کردن یک خاص قبل از ملاحظه خاص دیگر نباشد (همان). لیکن این قول سخن پذیرفته شده‌ای نیست، زیرا انقلاب نسبت مختص زمانی است که مزیت یا خصوصیتی بین دو دلیل وجود داشته باشد که موجب مقدم شدن یکی از دو دلیل با دلیل دوم و سپس ملاحظه آن با دلیل سوم گردد. مانند اینکه یک خاص و دو عام من وجه داشته باشیم و یکی از دو عام با خاص منافات داشته باشد و عام دیگر موافق خاص باشد؛ در این حالت باید عام منافای را با خاص تخصیص زده سپس با عام دوم ملاحظه گردد و طبق قول موافقان با انقلاب نسبت، نسبت دو دلیل از عموم و خصوص من وجه، به عموم و خصوص مطلق تغییر می‌کند و عام اول به خاطر اخص بودنش بر عام دوم مقدم می‌گردد (آملی، ۴۱۳/۴).

ادله قائلان به حجیت «انقلاب نسبت»

در خصوص اثبات این قاعده اصولی، می‌توان به دلیل عقل تمسک نمود و گفت که دلیل لبی است که در هنگام تعارض بیش از دو دلیل، حکم به ترتیب علاج می‌کند؛ چه اصولیون این ترتیب را انقلاب نسبت نام نهند چه از این نام‌گذاری ابا و ورزند، یا به کلی آن را رد کنند. مرحوم نائینی و پیروان مکتب ایشان همچون مرحوم خوئی را می‌توان از سردمداران معتقد به انقلاب نسبت دانست که آن را از امور روشن برمی‌شمرند که صرف تصور آن برای تصدیق صحت آن کافی است (خوئی، ۳۸۶/۳).

۱- دلیل اول که شهید صدر آن را بیان کرده از دو مقدمه تشکیل می‌گردد. مقدمه اول: از آن رو که تعارض حجّت و غیر حجّت مفهومی ندارد، لذا هر چیز به اندازه‌ای که حجّت است می‌تواند معارض واقع شود. مقدمه دوم: جمع عرفی مقتضی این است که هر حجّت اخصی بر حجّت اعمّ قرینه باشد؛ بنابراین اگر دو دلیل متعارض وجود داشته باشند و بر یکی از آن‌ها دلیل خاصی وارد شود که مدلول آن را تخصیص بزند، به نحوی که این معارض بعد از تخصیص خوردنش اخصّ از دلیل دیگر شود، به وسیله قانون تخصیص، مقدم می‌گردد؛ زیرا نسبت فقط بین دو حجّت ملاحظه می‌شود، پس موردی که طرف نسبت

می‌شود، بقیه موارد عام هستند که عام برای آن‌ها حجّت است و این همان انقلاب نسبت می‌باشد (صدر، بحوث، ۲۸۸/۷)؛ گویی ایشان قائل است که هر خاصّی بر عام مقدّم است، خواه خاصّ به تنهایی در نظر گرفته شود، خواه خاصّ نتیجه تعامل عام با خاصّ باشد. مرحوم خوئی نیز، با بیان دو مقدمه که یکی متشکل از انواع دلالت الفاظ بر معنی است (أنسی، وضعی، تصدیقی) و دیگری این که تعارض بین دو دلیل به اعتبار حجّت بودن هر یک از آن‌هاست و اگر دلیل و حجّت نبودند تعارضی اصلاً به وجود نمی‌آمد و وقوع تعارض بین حجّت و غیر حجّت بی‌معناست؛ صحت انقلاب نسبت را نتیجه می‌گیرد و می‌گوید تصدیق انقلاب نسبت با تصوّر آن تحقق می‌یابد (خوئی، ۳/۳۸۶).

۲- دلیل دوم با این مقدمه بیان می‌گردد: کلامی که از مولا صادر می‌شود سه نوع ظهور دارد: ظهور تصویری، ظهور تصدیقی، ظهور تصدیقی جدی (صنقور بحرینی، ۱/۴۷۱). ظهور تصدیقی، کاشف نوعی ظهور تصدیقی جدی است. در مواردی که ظهور تصدیقی جدی با این کشف نوعی مطابقت داشته باشد، کاشفیت، فعلی خواهد شد و در مواردی که ظهور تصدیقی جدی با کشف نوعی مطابقت نداشته باشد از آن چیزی که بوده تغییر نخواهد کرد، کاشف نوعی باقی مانده و فعلی نمی‌گردد (اصفهان‌نی، ۳/۱۸۴). مخصّص متّصل مانع از انعقاد ظهور دوم و سوم با هم می‌شود و گاهی نیز مانع ظهور اول نیز می‌گردد؛ هم چنین مخصّص منفصل مانع از انعقاد ظهور تصدیقی جدی می‌شود. به هر صورت، مخصّص متّصل یا منفصل مانع ظهور تصدیقی جدی است؛ ولی وقتی مخصّص، منفصل باشد ظهور تصدیقی به قوت خود باقی است. هر دلیلی کاشف از مراد جدی است و به حسب ظهور کاشفش، از دلیل دیگر مطلقاً اخصّ خواهد بود و به وسیله تخصیص مقدّم می‌شود. بنابراین وقتی یک تخصیص بر دو عام متعارض وارد می‌شود، ظهوری که کاشف از اراده جدی عموم است از بین می‌رود و مراد از آن هر چه غیر از مقدار تخصیص خورده خواهد شد، و نسبت به معارضش به حسب این ظهور تبدیل به عموم و خصوص مطلق می‌گردد. به همین جهت، قائل شدن به عدم انقلاب نسبت در تخصیص منفصل مساوی با عدم حجّیت مخصّص منفصل است (نائینی، ۲/۲۷۸؛ صدر، بحوث، ۷/۲۸۹).

۳- تعارض بین ادله، به اندازه کشف آن ادله ملاحظه می‌شود و شکی نیست که عام مخصّص پس از تخصیص دایره کشف آن و حکایتش از واقع تنگ می‌گردد. وقتی دایره عام محدود شد دیگر به گستره قبل از تخصیص نیست. مثلاً در لا تکرّم الفساق من العلماء دلیل خاصّ نشان می‌دهد که ظهور عام اکرم العلماء دیگر پا بر جا نیست؛ و مراد جدی این عام علمای غیر فاسق می‌باشد. لذا موجب تضییق دایره عام از منظور نفس امر شده و با محدود شدن ظهور عام و حکایت آن از واقع، نسبت بین آن عام مخصّص و عام دیگر به عموم و خصوص مطلق تبدیل شده و انقلاب نسبت رخ می‌دهد (عراقی، ۴/۱۶۰). به دیگر سخن، در دو

عام من وجه و ورود مخصّص منفصل یا متصل بر یکی از آن‌ها، تعارض بین دو حجّت است، نه دو ظهور؛ و مخصّص مقدار حجّیت عام را معین می‌کند، و عام قبل از تخصیص حجّیت کاملی ندارد، لذا صلاحیت تقابل با عام دیگر را ندارد و در اینجا انقلاب نسبت رخ می‌دهد و نسبت دو عام از من وجه به مطلق دگرگون می‌شود (نائینی، فوائد الاصول، ۴/۷۴۷).

۴- انقلاب نسبت در بعضی موارد آن چنان قطعی و بلا منازع است که انکار آن مستلزم لغو نمودن نص یا به طور کلی کنار گذاشتن ظاهر می‌شود، حال آنکه این دو امر ممکن نیست. وقتی که عامی همچون «اکرم العلماء» و خاصّی مثل «لا تکرّم فساقهم» و عام دیگری مانند «یستحب اکرام العدول» وارد شود بنابر نظریه انقلاب نسبت «وجوب اکرام علماء» به وسیله «لا تکرّم الفساق» تخصیص می‌خورد و نسبت بین اکرم العلماء و استحباب اکرام عدول، پس از من وجه بودن، عموم و خصوص مطلق می‌گردد. لذا به وجوب اکرام علمای غیر فاسق و استحباب اکرام شخص عادل غیر عالم حکم می‌شود. اگر در چنین مواردی حکم به انقلاب نسبت نشود و هم چنین به تخصیص دلیل استحباب اکرام عدول غیر عالم حکم نگردد، نسبت بین اکرم العلماء و استحباب اکرام عدول عموم و خصوص من وجه می‌شود (شیخ انصاری، ۲/۷۹۹). بنابراین مورد افتراق، علمای فساق و عدول غیر عالم و مورد اجتماع، علمای عادل خواهد بود و این دو وقتی با هم نسبت به عالم عادل تعارض پیدا می‌کنند، هر دو از حجّیت ساقط می‌گردند و در نتیجه اکرام عالم عادل واجب نخواهد بود و با ملاحظه «لا تکرّم فساقهم» اکرام عالم فاسق نیز واجب نخواهد بود و نتیجه این خواهد شد که اصلاً موردی برای عام باقی نخواهد ماند، اگر هم گفته شود که اکرم العلماء به لا تکرّم فساقهم تخصیص نمی‌خورد موجب لغو شدن خاصّ می‌گردد. لذا در چنین حالتی چاره‌ای جز قائل شدن به انقلاب نسبت نخواهد بود (همو).

۵- مشکینی در حاشیه خود بر کتاب کفایه الاصول معتقد است که ظهور عام به وسیله قرائن لیبی منفصل نیز از بین می‌رود؛ وی می‌نویسد: قرائن لیبی منفصل مانند قرائن متصل هستند و کاشف از مخصّص متصل به عام بوده، ظهور عام را از بین می‌برند و موجب تنگ شدن دایره ظهور عام می‌شوند و نهایتاً قرائن لیبی نیز ظهور جدیدی را برای عام شکل می‌دهند و اثر آن‌ها بر دلیل عام همچون مخصّص لفظی منفصل است. وی بر همین مبنا دیدگاه صاحب عوائد الایام را نقل کرده که چنانچه یکی از ادله لیبی باشد قائل به انقلاب نسبت است (آخوند خراسانی، ۲/۴۰۷؛ مشکینی، ۳۸۳)، که این مبنا نیز می‌تواند در اصل حجّیت روش انقلاب نسبت به عنوان یک شاهد و موید مورد استناد باشد.

نتیجه‌گیری

از پژوهش فوق این نتایج حاصل می‌گردد:

۱. منظور از انقلاب نسبت در رفع تعارض بین ادله متعدد این است که گاهی که در میان دو دلیل، تعارض مستقر وجود دارد، بعد از تخصیص یا تقیید یکی از دو دلیل به وسیله دلیل سوم، نسبت آن‌ها از تعارض مستقر به تعارض غیر مستقر، تبدیل می‌گردد؛ به این تبدیل در اصطلاح علم اصول فقه، انقلاب نسبت گفته می‌شود.

۲. مبنای اصلی حجّیت انقلاب نسبت، دلیل عقل است و اگر در برخی تعارض ادله لفظی، انقلاب نسبت حجّت دانسته نشود، نصّ عام و ظهور آن که از مسائل مبرهن اصول فقه‌اند، حجّیتی نخواهند داشت.

۳. در رویارویی با صور مختلف تعارض ادله چنین رفتار می‌شود: اگر نسبت بین ادله متعارض تساوی باشد، حکم آن همان حکم دو دلیل متعارض می‌گردد. اما اگر نسبتشان عموم و خصوص من وجه باشد، حتماً باید به مرجحات مراجعه نمود، و اگر عموم و خصوص مطلق باشند، اگر محدودیتی برای تخصیص عام نباشد، آن را تخصیص می‌زند و اگر محذوری در میان باشد، مانند دو متباین حکم می‌گردد؛ زیرا هر دو خاص با عام متباین هستند.

۴. انقلاب نسبت در این موارد حجّیت دارد:

نوع اول: یک دلیل عام و دو دلیل خاص؛ شامل: ۱. یک دلیل عام و دو دلیل خاص من وجه. ۲- یک دلیل عام و دو دلیل خاص مطلق. ۳- یک دلیل عام، یک دلیل خاص و یک دلیل اخص. ۴- یک دلیل عام، یک دلیل خاص منفصل و یک دلیل عام متصل به اخص.

نوع دوم: دو دلیل عام من وجه و یک دلیل خاص؛ شامل: ۱- دو عام من وجه و یک مخصص بر ماده افتراق یکی از دو عام. ۲- دو عام من وجه و یک مخصص بر ماده افتراق هر دو عام.

نوع سوم: دو دلیل عام متباین و یک دلیل خاص؛ شامل: ۱- دو دلیل عام متباین و یک مخصص برای یکی از دو عام. ۲- دو دلیل عام و مخصص بر هر دو بدون تنافی بین دو خاص. ۳- دو دلیل عام متباین و دو خاص من وجه (که این مورد فرقی ندارد به انقلاب نسبت قائل شویم یا خیر).

منابع

قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی.

آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین، *کفایة الاصول* (با حواشی مشکینی)، قم، لقمان، ۱۴۱۳ ق.

ابن بابویه، محمد بن علی، *من لا یحضره الفقیه*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ ق.

اراک، محمد علی، *اصول الفقه*، قم، موسسه در راه حق، ۱۳۷۵.

شماره ۱۱۷	فقه و اصول	۱۲۶
	اصفهانى، محمد حسين، <i>نهاية الدرايه</i> ، بيروت، مؤسسه آل البيت (ع) لاحياء التراث، ۱۳۶۱ ق.	
	امامى خوانسارى، محمد، <i>تسديد القواعد فى حاشية الفرائد</i> ، تهران، نشر القوانينى، ۱۴۰۰ ق.	
	انصارى، مرتضى بن محمد امين، <i>فرائد الاصول</i> ، قم، انتشارات علامه، ۱۳۶۹.	
	ايروانى، باقر، <i>الحلقة الثالثة فى اسلوبها الثانى</i> ، سعيد بن جبير، قم، ۱۳۸۲.	
	آخوند خراسانى، محمد كاظم بن حسين، <i>كفايه الاصول</i> ، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، ۱۴۰۹ ق.	
	آشتيانى، محمد حسن، <i>بحر الفوائد فى شرح الفرائد</i> ، بيروت، مؤسسه التاريخ العربى ۱۳۱۹ ق.	
	آقا بزرگ طهرانى، محمد حسن، <i>الذريعة الى تصانيف الشيعة</i> ، بيروت، دار الاضواء، ۱۴۰۳ ق.	
	آملى، محمد تقى، <i>منتهى الوصول الى غوامض كفاية الاصول</i> ، تهران، چاپخانه فردوسى، ۱۳۹۰ ق.	
	آملى، هاشم، <i>مجمع الافكار و مطرح النظائر</i> ، قم، المطبعة العلمية، ۱۳۹۵ ق.	
	بحر العلوم، محمد، <i>بلغة الفقيه</i> ، تهران، منشورات مكتبة الصادق، ۱۴۰۳ ق.	
	بروجردى، حسين، <i>جامع أحاديث الشيعة</i> ، تهران، فرهنگ سبز، ۱۴۲۹ ق.	
	تبريزى، موسى، <i>اوثق الوسائل فى شرح الرسائل</i> ، قم، انتشارات نجفى، ۱۳۶۹.	
	جزايرى، محمد جعفر، <i>منتهى الدرايه فى توضيح الكفايه</i> ، قم، نشر الفقاهه، ۱۴۲۷ ق.	
	حايرى يزدى، عبد الكريم، <i>درر الفوائد</i> ، قم، دفتر انتشارات اسلامى، بى تا.	
	حرّ عاملى، محمد بن حسن، <i>تفصيل وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة</i> ، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۴۰۹ ق.	
	حسينى، محمد باقر، <i>تعارض ادله (تعارض در مواد قانونى، ادله اثبات دعوى و مفاد قرارداد)</i> ، آيين احمد، قم، ۱۳۸۸.	
	حكيم، محمد سعيد، <i>المحكم فى اصول الفقه</i> ، قم، مؤسسه المنار، ۱۴۱۴ ق.	
	خمينى، روح الله، <i>انوار الهداية فى التعليقة على الكفايه</i> ، تهران، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى (ره)، ۱۳۷۳.	
	خونى، ابو القاسم، <i>مصباح الاصول</i> ، قم، داورى، ۱۴۱۲ ق.	
	ذهنى تهرانى، محمد جواد، <i>تحرير الفصول فى شرح كفايه الاصول</i> ، قم، مؤسسه الامام المنتظر (عج)، ۱۳۹۱ ق.	
	راغبى، محمد على، «شيوه هاى تعارض زدائى از ادله استنباط با تاكيد بر ديدگاه آيت الله سيد عبد الاعلى سبزوارى»، <i>فصلنامه پژوهش هاى فقه و مباني حقوق اسلامى</i> ، ش ۱، ۱۳۸۲، ۷۵-۹۴.	
	رشاد، محمد، <i>اصول فقه</i> ، تهران، اقبال، ۱۳۶۷ ق.	
	روحانى، محمد صادق، <i>منتقى الاصول</i> ، تحرير عبد الصاحب حكيم، قم، نشر الهادى، ۱۴۱۳ ق.	
	سانو، قطب مصطفى، <i>مصطلحات اصول الفقه</i> ، بيروت، دار الفكر المعاصر، ۲۰۰۰ م.	
	سبحانى، جعفر، <i>الوسيط فى اصول الفقه</i> ، قم، مؤسسه الامام الصادق (ع)، ۱۳۹۰ ق.	

- صدر، محمد باقر، *بحوث فی علم الاصول*، قم، مجمع علمی شهید صدر، ۱۴۰۵ ق.
- _____، *تعارض الأدلة الشرعية*، مقرر: سید محمود هاشمی شاهرودی، بیروت، دارالکتب اللبنانی، ۱۹۷۵ م.
- _____، *دروس فی علم الاصول*، قم، موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۸ ق.
- صفی پور، عبد الرحیم، *منتهی الارب فی لغة العرب*، بی جا، کتابخانه سنایی، بی تا.
- صنقر البحرینی، محمد، *المعجم الاصولی*، قم، انتشارات نقش، ۱۴۲۶ ق.
- طباطبایی قمی، تقی، *آراؤنا فی اصول الفقه*، قم، انتشارات مفید، ۱۳۷۱.
- طوسی، محمد بن حسن، *الاستنبصار فیما اختلف من الأخبار*، تهران، دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۹۰ ق.
- _____، *تهذیب الأحکام*، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق.
- عراقی، ضیاء الدین، *نهایه الافکار*، قم، موسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۵ ق.
- فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، *الوافی*، اصفهان، مکتبه الامام امیرالمؤمنین (ع)، ۱۴۰۶ ق.
- کرمی، محمد، *طریق الوصول الی کفایه الاصول*، قم، المطبعه العلمیه، ۱۳۸۶ ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، *اصول الکافی*، تهران، دار الکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ ق.
- محقق حلّی، جعفر بن حسن، *شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام*، محقق: عبد الحسین محمد علی بقال، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸ ق.
- محقق داماد، مصطفی، *مباحثی از اصول فقه*، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۳۸۲.
- مشکینی، علی، *اصطلاحات الاصول*، قم، دار الهادی للمطبوعات، ۱۴۱۳ ق.
- مظفر، محمد رضا، *اصول الفقه*، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ ق.
- مکارم شیرازی، ناصر، *انوار الاصول*، قم، نسل جوان، ۱۴۱۶ ق.
- منسوب به امام رضا (ع)، *الفقه - فقه الرضا*، مشهد، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۶ ق.
- موسوی قزوینی، علی، *الاجتهاد و التقليد (التعلیقه علی معالم الاصول)*، محقق: سید علی علوی قزوینی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۲۷ ق.
- نائینی، محمد حسین، *اجود التقريرات*، مقرر: سید ابوالقاسم خوئی، قم، موسسه مطبوعاتی دینی، ۱۳۶۹.
- _____، *فوائد الاصول*، مقرر: محمد علی کاظمی، قم، جامعه المدرسین، ۱۳۷۶ ق.
- نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی، *عوائد الأيام فی بیان قواعد الأحکام و مهمات مسائل الحلال والحرام*، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۷ ق.
- هاشمی خان عباسعلی، علی، «تعارض ادله و قواعد رفع آن»، *نشریه فقه و تاریخ تمدن ملل اسلامی*، ش ۲۵، ۱۳۸۹، ۶۷-۱۰۴.